

تجدید حکمت اشراق و تأسیس آن، از مبانی فلسفه و آیین پارسیان

غلامحسین رضانژاد

شیخ حکمای اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، در فصلی از رساله «کلمة التصوف» اشاره به حکیمان فارسی و حکمت نوری آنان کرده، گوید: در پارس امته بودند که به حق رهنمونی یافته، و بر اساس حق دادگری می‌کردند. اینان حکمایی فاضل بوده، وجه شباهتی به مجوس نداشتند. ماحکمت نوری شریف آنان را که ذوق افلاطون و حکمای پیش از وی بدان شهادت می‌دهد - پس از مردگی - زنده کرده، در کتابی که از این پیش‌مثل آن مسبوق به سابقه نبود، به نام حکمت الاشراق، آوردیم.

از این عبارات معلوم است که اساس حکمت اشراق بر دوزمینة استوار است: یکی فلسفه حکمای فارس یا فهلویون، و دیگری حکمت ذوقی افلاطون و فلاسفه پیش از وی، که در کتاب حکمت اشراق نام آنان ذکر شده است. سه دیگر این که کتاب مزبور، در نوع خود بی‌نظیر و بدون سابقه بوده، نخستین اثر فلسفی است که حکمت نوری و ذوقی را با مباحث نظری و استدلالی حکمای مشاء درهم آمیخته، و در میان آثار فلسفی تصنیفی ممتاز در شمار است.

بنابراین، در تحقیق و پژوهش آراء حکمی و نظریات شیخ اشراق، نخست به مبانی فلسفه و معتقدات کیش پارسیان یا آیین زرتشتی و پس از آن به فلسفه افلاطون و اسنادان حکمت اشراق قبل از وی، خواهیم پرداخت.

۱- مبانی حکمت اشراق در آیین زرتشت: زرتشت بنابه گفته مورخان چون «خسانتوس» از اهالی لیدی و دیگران در حدود یک‌هزار سال پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است و نامش از کلمه اوستایی «زره‌توشتره» یعنی دارای شترزرد و از خانواده «اسپتیمه» و یا «اسپیتمان» یعنی خاندان سپید بوده که برخی از مورخان وی را از اهالی مشرق ایران - خراسان قدیم و ماورالنهر - میدانسته و گروهی نیز محل تولد و رشد او را در آذربایجان و حدود ارومیه تعیین کرده‌اند.

نام پدرش «پوروشسب» و مادرش موسوم به «دغدویه» معاصرویشتاب و گشتاسب پادشاه کیانی است که در بلخ پایتخت داشته و نخستین کشف و شهود زرتشت در کنار رود وایتیه بوده که فرشته‌ای از جانب اهورامزدا بروی نازل شده و فرمان خداوند را به وی رسانیده است^۱، و سپس گشتاسب به‌دین زرتشت متدین گردیده و آیین وی رواجی به سزایافت، تا سرانجام پادشاه توران به‌نام ارجاسب به بلخ حمله کرده و زرتشت را به قتل رسانید. تاریخ تولد و حیات زرتشت را چنان‌که گفته آمد حدود یک‌هزار سال پیش از میلاد، مورخ کبیر ابن‌اثیر جزری در کتاب کامل بدین‌گونه صحنه می‌گذارد: «یجیتمکم صاحب‌الجمال‌الاحمر، یعنی محمد ص و ذالک علی رأس الف سنة و ستمائة سنة و بسبب ذالک وقع البغضاء بین‌المجوس و العرب» یعنی: شما را مردی خواهد آمد به‌نام محمد که صاحب شتر سرخ‌موی بوده و این ظهور در رأس یک‌هزار و ششصد سال دیگر است که به‌سبب آن کینه و جنگ میان مجوسان و اعراب تولید خواهد شد. پس با توجه به تاریخ ظهور پیامبر اسلام (ص) در سال ششصد میلادی، زمان زندگی زرتشت در هزار سال قبل از میلاد صحیح می‌باشد.

مراتب وجود از نظر زرتشت: حکمای پارس یا خسروانیان، مراتب عالم وهمتی را به‌پیروی از پیامبر ایرانی به ترتیب عبارت می‌دانند از: اهورامزدا که آفریدگار همه عوالم نوری و جسمانی است. این کلمه که در قطعه دوم یسنا، به صورت مزدا اهورا استعمال شده، از دو بخش یکی اهورا به‌معنی مولا و سرور آمده که در اوستا «اهور» به فتح راء بکار رفته و دیگری مزدا که در اوستا، یسنای چهل فقره اول به‌معنی حافظه و به‌یادداشتن است. این کلمه در سانسکریت به‌معنی دانش و هوش می‌باشد، که استعمال آن برای خداوند به‌مفهوم هوشیار و دانا بوده، در نتیجه کلمه اهورامزدا، به‌معنی سرور دانا خواهد بود^۲.

باری، در رأس همه عوالم وجودی، اهورامزدا فراردارد که خالق جهان بوده، به همه چیز دانا و بیناست. اولین صادر از مصدر آفرینش اهورامزدا، امشاسپندیست که بزرگترین و مقربترین فرشته محسوب و به‌قول زرتشت بهرام:

زامشاسپند، آن که بگزیده‌تر به نزدیک یزدان، پسندیده‌تر

کلمه امشاسپند نیز از سه بخش «أ» که از ادوات نفی است، و بخش دیگر «مش» به کسر اول و فتح شین، که در کتیبه‌های هخامنشی و اوستا به‌معنی مردن است و بخش سوم «سپند» به کسر اول و فتح آخر، به‌معنی مقدس و خجسته آمده و در نتیجه امشاسپند به

۱- خلاصه‌الادیان، چاپ انتشارات شرق، تألیف دکتر محمد جواد مشکور.

۲- جلد اول یشت‌ها، گزارش پورداد.

معنی: بی‌مرگ مقدس می‌باشد، که با علامت جمع «ان» به صورت امشاسپندان، به یک گروه از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا اطلاق شده و تعداد این ملائک به هفت عدد می‌رسد، که از این قرآنند: هرمزد و بهمن و اردی بهشت و شهریور و اسفندار مذ و خرداد و امرداد. این فرشتگان به قاعده «الاقرب فالاقرب» طبقات عوالم نوری و جاودانگی را که مطابق با زبان قرآن کریم: «عالم امر» نام دارد، به مفاد کریمه: «الاله الخلق والامر» تشکیل داده، به علت سنخیت نوری و بساطت مطلقه با ذات اهورامزدا صوادر نخستین از مبدأ آفرینش بوده، نهایت این که هرامشاسپندی که به قول بهرام زراتشت به اهورامزدا نزدیک ترند، صادر نخست و تعین اول در مقام خلقی بوده و بنا به مرتبه نوری و درجه وجودی یکی پس از دیگری، کلیه مراتب عالم را، که همان عوالم عقل اول و عقول طولی و عرضی - برابر نهاده - و نفوس کلیه و جزئیه و عالم برزخ و مثال است تشکیل می‌دهند. اهورامزدا عوالم مخلوق و جهان آفرینش را به وسیله امشاسپندان که واسطه‌هایی میان او و مخلوقات وی می‌باشند اداره کرده و در واقع این فرشتگان هفت گانه اجراء کنندگان اراده و خواست الهی در عالم وجود بوده، و به قول حکمای اسلام واسطه در تسطیر رقومات وجودی می‌باشند و به زبان قرآن کلمات الله محسوبند که برخی از آنان تام و بعضی ناقصند و بروی هم، سطور کتاب تکوین را اثباته و آن را مدون کرده‌اند.

این فرشتگان یا امشاسپندان، همان‌هایی هستند که در زبان فلسفه شیخ اشراق، به الفاظ: «انوار قاهره» و نیز: «انوار اسفهدیه» یاد شده که به تعبیر دیگر می‌توان از آن‌ها به نام «ایزدان» ذکر نموده، و در تطبیق با اصطلاحات حکمای مشاء، با عقل اول و عقول طولی و عرضی و یا به عبارت حکیم اقدم معلم ثانی - ابونصر فسارابی - آن‌ها را «عقول عشره» نامید.

نکته قابل توجه این است که طبق عقاید و اسلوب آیین زرتشت پیامبر - علی‌نمبنا محمد و آله و علیه اشرف‌التحیات - این امشاسپندان یا بی‌مرگان خجسته و مقدس، دارای وجود نوری بوده و مراد از نورهم این نورحسی طالع از چشمه خورشید جهان افروز نیست، بلکه انوار قدسی و عقلی است، چنان که فرشته «سپنت‌مینو» خرد و روح یا جوهر مقدس می‌باشد، که تعابیری دیگر از عقلند. امشاسپندان را دوجنبه است: یکی وجه یا جنبه لاهوتی و دیگری صورت ناسوتی، که به وجه لاهوتی از اهورامزدا کسب نور وجودی و فیض کرده و به جنبه ناسوتی در مقام افاضه به عوالم مابعد خود واقع شده، واسطه در تسطیر رقومات ممکنات می‌باشند، که با عقاید حکمای اسلام با دو اصطلاح: «یلی‌الحقی و یلی‌الخلق» نفوس قدسیه و جواهر عقلی انسی، قابل تطبیق‌اند.

از جانب دیگر همین امشاسپندان را می‌توان با مثل - بهضم اول و ثانی - الهی افلاطونی در حکمت افلاطون و حکمای ماقبل وی، یعنی هرمس کبیر و هرامسه دیگر و

اسقلیبوس و اعظامی در حکمت اشراقی پس از اینان نظیر: انبازقلس و شاگرد او فیثاغورث و سقراط، تطبیق داده، و معتقد شد که عین این آراء و افکار نوری که بر اساس کشف و شهود زرتشت پیامبر ارائه و ظاهر شده، در بزرگان علمی و حکمی یونان تأثیر نهاده و با حفظ مفهوم به صورت اعتقاد به مثل معلقه و مثل الهی در فلسفه آنان بروز کرده است، که چندین قرن پس از آن‌ها بوسیله شیخ شهاب‌الدین سهروردی، به اصطلاح «مثل عقلمیه» در حکمت نوین اشراق تجلی یافته است، و این مثل عقلی با همان «سپنت مینو» و «مینوخرد» از حیث مفهوم اختلافی ندارد.

در رأس انوار عقلی مزبور، در آیین زرتشت اهورامزدا یا نورالانوار قرار دارد، که خالق و مصدر عوالم وجودی از مجرد و بسیط تا اجسام مادی و متکلف می‌باشد، پس از ذات نورالانوار، امشاسپند یا فرشته مقرب اهورامزدا قرار گرفته که آن را در اصطلاح حکمت اشراق «نوراقرب» نامند و همین نوراقرب در حکمت محمدی «عقل اول» یا «اول ما خلق الله تعالی العقل» است که هویت ساری در همه مکونات مجرد و مادی یا برحسب اصطلاح دیگر صادر اول در مقام خلقت می‌باشد که عرفای شامخ آنرا اولین ظهور الوهیت به صورت ممکنات نامیده‌اند.

این فرشته اقرب و امشاسپند افضل را که صد درصد عقل محض و نور صرف و بلکه صرف نور بوده، دارای وجود لایشرطی است، در اصطلاح آیین بهی «بهمن» نامند، که واسطه اخیر در سلسله وجودات علل و معلولی بوده، اولین حلقه هستی در قوس نزول و آخرین آن در قوس صعود می‌باشد.

این فرشته خجسته فر و شکوهمند ازلی و ابدی، که در روایات اسلامی از آن به «حقیقت محمدی» یا «محمدیه البیضاء» تعبیر شده، به اصطلاح روح اعظم نیز موسوم است، که سرسلسله ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء و نور محض و بی‌نهایت بوده، فروغ هستی-بخش او، قبل از آغاز زمان و حرکت افلاک و بلکه پیش از عوالم برزخی مثالی و نفوس کلی به مشیت ظهوری الهی تأییدن گسرفته و بعد از ذات الهی و موطن احدیت ذاتی و واحدیت اسمایی و صفاتی، از اقدم انوار عقلی و اشرف تعینات تکوینی است. از طرف دیگر این امشاسپند به‌گزیده را در حکمت مشاء می‌توان با وجود منبسط تطبیق داد، که نسبت آن به وجودات خاصه، نسبت کل به جزء خود بوده، و یا فی‌المثل مانند مفهوم کلی است در مقایسه با مفهوم جزئیات آن، در حالت لایشرطی، از جهت کلیت و به‌شرط لایبی از حیث مفاهیم جزئی. نورانیت بهمن، فرشته اقرب به نورالانوار ذاتی بوده، و از حیث مدت و شدت نیز لایتنه‌ای است و در حقیقت دارای فروغی خویشتاب و ظاهر بالذات و مظهر للمغیر می‌باشد، که محل تجلی تمام اهورامزدا و مظهر ظهورات نامتناهی حضرت نورالانوار است.

حکمای فارسی که از آنها به خسروانیان و فهلویان و یاکسرویان نام می‌رود، همگی ازشت و خشوران نامدار و پیام‌آوران موطن نور احدی و ابلاغ‌کنندگان اسماء و صفات سرمدی ذات حقتد، که به‌اسامی: زراتشت، کیومرث، سان آجام یا سایه‌یزدان، هوشنگ، جمشید، تهمورث، گشتاسب، اسفندیار، بهمن، زریر، سام، رستم، ساسان، جاماسب، اردشیر، فرشاد شیر و بزرگمهر و کیقباد و کیخسرو و کیکائوس، دارای سلطنت ظاهر و منصب تعلیم و هدایت باطنی بوده‌اند.

محبی و مجدد حکمت اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، برخی از حکمای مزبور را در کتاب خود «حکمت‌الاشراق» نام برده، از جمله فرماید: «علی‌الرمز مبتنی قاعده اهل-الشرق وهم حکماءالفرس» یعنی قاعده حکمت اهل اشراق که ایشان همان حکمای ایرانند بر رمز مبتنی است، سپس گوید: «مثل: ارجاسب، تلمیذ زرتشت، و فرشادشیر و بزرگمهر و غیرهم».

از حکمای اشراقی و انبیاء فارسی شش طبقه بوده‌اند که نخستین آنان شت و خشور و خشوران برگزیده و خدیو جهان و راهنمای آفریدگان است. همه وجود آنها سراسر نور محض و طاعت صرف بوده و به‌قول مولانا جلال‌الدین رومی:

چون خدا، خود می‌نیاید در عیان ناسب حقتد، این پیغمبران

و پنج تن دیگر از این طبقه عبارتند از: شت آشومه باد و جهاندار جی افرام و شت شای کلیو و سان آجام و شت کلشاه کیومرث، که آنها را در شمار فرزندان عقل اول خوانند. بدیهی است این حکمای نبی‌گونه جز تسلیم مطلق در قبال اراده حق به‌وحی و الهام و مکاشفات و مشاهدات، هرگز هوای نفس و خیالات عصبان‌آمیز در خاطرشان خطوط نمی‌کرد، و به منزله قدیسان، دمی بی‌رضایت حق نفس نمی‌کشیدند و در دریای انوار الهی مستغرق و بشیدان شید ملحق بودند و احکام عالم طبع، اثری در وجود ملکوتی آنان نداشت.

پایه افکار اشراقی و اساس ریاضت جسمی و علمی و طرح دین و دولت و آداب انسانیت و قواعد عدل و ضوابط عقل و رسوم و سنن بهی و آیین راستین، از این بزرگان در جهان مانده، ولی نام و نشان آنان بر اثر مرور دهور و سیر ازمنه و اندراس اصول فراموش گشته، تا از میان رفته است. اینان صاحب یدیضا در حکمت ذوقی و اشراقی بوده، اصول و فروع مسائل نوری و عقلی را با مکاشفات و مشاهدات خود از طریق تصفیه نفس و ریاضت‌های مداوم، مرتب و فهرست‌بندی کرده، اساس حکمت اشراق را بر زمینه‌های استوار مشهود باطنی و استدلال نظری نهاده‌اند، به‌طوری که پس از انقراض آنان کتب و تصانیف حکمت یا «خردنامه‌ها» در موقع حمله اسکندر مقدونی به ایران، به وسیله ترجمانان مبرز و زبردست، از پهلوی و اوستایی به زبان یونانی ترجمه شده و آثار مزبور

را به یونان حمل کردند و سپس آنچه به گمان آن‌ها سوختنی بود در کام شعله‌های سرکش نهادند و بدین ترتیب کتب و رسالات مربوط به علوم ریاضی و گاه شماری و تنجیم و حکمت طبیعی و الهی اشراقی را به یونان برده، و پس از تأثیرات کلی حکمت اهل اشراق در حکمای یونان و مسافرت آن‌ها به ایران و هند و چین برای کسب آن علوم و تأثیر یونانی از خردنامه‌های حکمای پارسی و خسروانی و فهلوی، به عین آثار مزبور دست یافته و مشام جان و خرد خود را از روایح مشکین آن راحله علم و حکمت ینباشتند.

نظامی، حکیم و شاعر قهستانی، در «شرفنامه» سروده است:

جهاندار فرمود، کآید وزیر	به رفتن نشست از بر بارگیر
کتاب خانه پارسی، هر چه بود	اشارت چنان شد که آرند زود
سخن‌های سر بسته از هر دری	زهر حکمتی، ساخته دفتری
به یونان فرستاد، تا ترجمان	نشست از زبانی، به دیگر زبان

مطابق حکمت خسروانی، از ذرات عالم جسم، بر حسب مراتب اشرف و اخس، هر موجود خسیسی عاشق موجود کامل‌تر از خود بوده، به قرب و وصال او عشق می‌ورزد، تا عوالم نوری و فروغ خویش تاب که آن‌هم به نوبه خود، کمال و موجودیت و فروبهای خود را مرهون نورالانوار بوده، حضرت او هم، خود عاشق و خود معشوق است، و در عین حال کلیه عشق‌ها از او و در او و بدو منتهی می‌گردند.

یزدان و اهریمن: در عالم وجود، همیشه دو قوه ملکی و شیطانی یا نیکی و بدی و نور و ظلمت و ایزدان و اهریمنان ضد یکدیگرند که در حکمت اسلامی می‌توان از آن دو، به وجود و ماهیت، یا مصدر خیر و شرف و نقص و شرور و راستی و ناراستی تعبیر کرده این دو قوه را در گات‌ها یسنای ۴۷ به «سپنت‌مینو» یا عقل مقدس، و «انگره‌مینو» یا اهریمن خبیث، و آنچه مقابل خرد مقدس از اوهام و خیالات فاسد قرار دارد، نامیده شده و پس از آن کلمه اهریمن، گاهی هم در مقابل اهورامزدا به کار رفته و جهت آن، این است که: طرف مقابل انگره‌مینو، یعنی «سپنت‌مینو» گاهی به جای اهورامزدا آمده است، و لذا اگر اهورامزدا در مقام خود که نورالانوار و حضرت واجب‌الوجود بالذات است، استعمال گردد، به طور مسلم انگره‌مینو یا اهریمن در مقابل سپنت‌مینو یا ایزدان خواهد آمد که امشاسپند می‌باشد و اگر سپنت‌مینو را به جای اهورامزدا به کار برند، بدیهی است انگره‌مینو مقابل آن خواهد بود، و از همین نکته می‌توان به اشتباه برخی از حکمای اسلام به ویژه در قرون اخیر پی برد، که گمان کرده‌اند در آیین بهی و دیانت زرتشت پیامبر، اهریمن در مقابل یزدانی به کار می‌رود که همان معنی اهورامزداست. حکیم وارع سیزوار، فیلسوف متأله قرن سیزدهم هجری - ملا هادی - متخلص به اسرار در رجز حکمی خود به نام «غرر انفراید» یا منظومه حکمت در مورد شرور و بدی‌ها در عالم فرماید:

والشر اعدام، فكم قذضل من . يقول بسايزدان، ثم الاهرمن

یعنی: شرها و بدیها عدمهایی بیش نبوده، زیرا شرور و سیئات و نواقص عبارتند از عدم خیرها و خوبیها و کمال، پس چه بسا گمراه شدند آنان که قائل بدو مبدأ یزدان و اهریمنند. بدیهی است مراد فیلسوف سبزواری، اگر فرقه ثنویان باشد که معتقد به دو مبدأ در آفرینشند، یعنی مبدأ خیر و مبدأ شر - چنان که به تقریبی شیخ احمد احسایی و تابعان وی نیز هم وجود را اصیل در تحقق می دانند و هم ماعت را آشکار است که در فهم مقصود و بیان آن، طریق درستی پیموده و اشکالی ندارد، لیکن اگر مرادش از ذکر الفاظ یزدان و اهرمن، کیش بهی و اسلوب فکری حکمای خسروانی و فهلویان باشد، یا باید مراد آن حکیم از لفظ یزدان، همان اهورامزای باشد، که در این صورت تعبیر او با آیین زرتشتی مطابقت ندارد، و اگر مرادش از آوردن یزدان غیر از اهورامزداست، ضلالتی در پیروان عقیده آن حکماء بزرگ متصور نیست، زیرا در آیین اسلام نیز اعتقاد به شیطان که تا قیامت محرك و علت شرور و سیئات و معاصی است، به مفاد کریمه؟ «قال فبعزتك لاغوينهم اجمعين» یعنی شیطان یا ابلیس به پروردگار عالم گفت: قسم به عزت و عظمت تو که هر آینه جمیع مردم را گمراه خواهم کرد، و لذا صرف وجود چنین اعتقادی در کیش زرتشتی، دلیل بر تعدد مبدأ یا اعتقاد زرتشتیان به ثنویت نخواهد بود، در حالی که نعوای کتب دینی آنان مملو و مشحون از یگانگی ذات و احدیت حضرت حق مطلق و اول است، و از اهریمن یا انگره مینو، همان معنی را در عالم اراده می کنند که مسلمانان از مفهوم الفاظ ابلیس و شیطان اراده کرده اند. بنابراین طریقه ثنویت با روش زرتشت و حکمای کسروی یا خسروانیان، تفاوت و اختلاف بارزی دارد، زیرا در کیش بهی هرگز اعتقاد به دوگانگی و تعدد مبدأ وجود نداشته، سراسر کتب یشتها و گاتها و یسپرد و یسنا و غیره، دلیلی آشکار بر توحید ذات باریتعالی است. حکیم و علامه معاصر شادروان - محمد تقی آملی - در تعلیقه خود بر همین بیت منقول از فیلسوف کبیر سبزواری می نویسد: «وهم الثنویه، القائلون بوجود الهین فاعلین: فاعل الخیر و فاعل الشر» یعنی مراد از یزدان و اهریمن در بیت حکیم بارع ملاحادی سبزواری، ثنویه است که قائل به وجود دو خداوند فاعل در اطوار خیر و شرند، سپس اضافه می کند: عقیده مزبور به دلیل استناد ثنویه است بدین که در عالم، هم خیر وجود دارد و هم شر و مبدأ خیر را جائز نیست که جز خیر صادر کند: «از مبدأ خیر جز نکویی ناید» و این مبدأ را یزدان و مبدأ شر را اهریمن خوانند، و بسرخشی از مبدأ خیر بنور و از بدی و شر به ظلمت تعبیر کرده اند، و گروهی هم به قدمت این دو مبدأ قائل شده و فرقه ای دیگر فاعل شر را مخلوق فاعل خیر دانسته اند. دسته ای دیگر از حکماء، نور را حساس و دراک و منشاء حرکت و زندگی می دانند و برعکس تاریکی را عین جهل و مردگی و سکون دانسته، معتقدند که تمییز فعلی در ظلمت نبوده و لذا شرور و بدیها در

عالم از تازیکی است. علامه حکیم می‌افزاید: من عقیده دارم که سخنان آن حکماء دارای رموزیست که ناقلان و ترجمانان، مطلع به لغات آن حکماء نبوده و در اصطلاح خود آن سخنان را در هم نموده و در موقع نقل و ترجمه خلط مبحث کرده‌اند و شاید قائلان به یزدان و اهریمن مانند دیگر اصحاب نعل و ارباب شرایع، منظورشان شیطان باشد به‌ویژه که معتقد به مخلوق بودن اهرمنند.

بازگشت به مبانی حکمت اشراق: یکی از کارگزاران اهورامزدا، که از امشاسپندان هفت‌گانه در شمار نبوده، لیکن همانند رب‌النوع یا طلسم و صنم در حکمت شیخ اشراقی است، مهر می‌باشد.

چنان‌که استاد فقید سعید پورداد در جلد اول گات‌ها اشاره می‌کند: مهر در اوستا و در کتیبه‌های هخامنشی میترا Mithra و در سانسکریت Mitra آمده است.

این کلمه دارای معانی بسیار از جمله: پیمان و محبت و خورشید و هفتمین ماه هر سال شمسی و روز شانزدهم هر ماه نیز مهر نامیده شده و صاحب شمشیر و قلم، مسعود سعد این معانی را در بیتی آورده:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان مهر بفرزا، ای نگار مهر چهر مهربان
بنابر این مهر یکی از فرشتگان بزرگی است که رب‌النوع راستی و پیروزی در جنگ بوده، و اهورامزدا به زرتشت می‌گوید: من مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفریدم، ای سپنتمان کسی که به مهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفا نداد، ویران‌کننده کشور و کشنده راستی باشد.

پس مهر فرشته محافظت عهد و میثاق مردم و فروغ و روشنایی بوده، هیچ چیز برای او در حجاب ظلمت پوشیده نیست و دارای قوای بسیاریست، از جمله: اهورامزدا به او هزار گوش و ده‌هزار چشم داده که هر یک در تفسیر پهلوی خود فرشته‌ای جداگانه و مستقل می‌باشند، و لذا آنان که مهر را فقط به خورشید ترجمه و تعبیر کرده‌اند، در اشتباه بوده و در قسمت‌هایی از اوستا به‌نمایز این‌دو از یکدیگر اشاره شده است. یشت‌دهم - فقره ۱۳ و ۹۵ - از برخاستن مهر پیش از خورشید و گردش او پس از فرورفتن خورشید، حاکی است.

مهر در «ویدا» هم که قدیم‌ترین کتاب مذهبی جهان است مورد اشاره واقع و تا یک‌هزار و چهارصد سال پیش از مسیح و قبل از زرتشت به قرن‌ها، نام آن در خطوط میخی آمده است.

بیشتر ملل قدیمه از هند و یونان و روم، نسبت به فرشته مزبور نیایش داشته، و حتی

در کیش نصرانیان نیز آنازی از مهر به نظر می‌رسد. چنان‌که مأخذ غسل تعمید مسیحیان، همان شستشوی مهری، برای دخول به هریک از درجات هفت گانه مهر است و روز یکشنبه مخصوص به خورشید بوده که در آیین مسیحی مقدس می‌باشد. مهر هرگز اشتباه نمی‌کند و کسی بدو فروغ نمی‌تواند گفت، زیرا از اسرار و ضمائر مردم آگاه است. در میدان‌های جنگ حافظ مردان درست‌اندیش و راستگو بوده، هرگز فریفته نمی‌شود و از پیمان‌شکنان انتقام‌گیر و پذیرنده هر ستایش و اجابت‌کننده هر نیایش است.

مهر، به تمام معانی و دامنه فروغ و سیطره و حکومت خود، آن قدر که در ادبیات ملل اثر نهاده است، در زمینه حکمت و فلسفه مؤثر نبوده، لیکن در اسلوب‌های فلسفی نیز، بیش از همه در حکمت اشراق تأثیر داشته، و بدیهی است این تأثیر مربوط به قدسیت و خجستگی و حکومت و نفوذ این فرشته است که بیشتر از آن در ادب فارسی به خورشید و محبت و هفتمین ماه سال تعبیر شده و استعمال معانی دیگر آنرا تحت الشعاع قرار داده است.

آیین مهر، در حکماء و انبیاء قبل از زرتشت نیز در اکثر کشورهای قدیم و ملل مفقوده، و به‌ویژه در هند و ایران و روم و یونان رایج بوده، و حتی زرتشت نیز آیین خود را بر شیوه مهریان و میترائیسم بنیان نهاده و اهورامزدا، زرتشت را به مراعات مهر فرمان داده است، و بخش قابل‌اهمیتی از یشت‌ها به نام مهریشت می‌باشد، که با مطالعه آن عظمت و تقدس مهر در آیین زرتشت به‌منصبه بروز می‌رسد.

شیخ اشراق در آثار نفیس خود از کلمه مهر به معنی خورشید، لفظ هور را به‌همان معنی آورده و در کتاب «هیاکل‌النور» می‌نویسد: «ولما كان النور اشرف الموجودات، فاشرف الاجسام انورها، وهو القديس الاب الملك، هوررخش الشدید، قاهر الغسق رئيس السماء، فاعل النهار، كامل القوى، صاحب العجائب، عظيم الهيئة الالهية، الذي يعطي الاجرام ضوعها ولا ياحذمنها، هو مثال الله الاعظم و الجهة الكبرى» ملاجلال‌الدین دوانی صدیقی در شرح خود بر این هیکل - با ترجمه آن - می‌نویسد: چون به شهادت فطرت سلیم نور اشرف موجوداتست، به طوری که حتی جانوران بی‌زبانی چون حشرات و پروانه برای نزدیک شدن و عشق بدان جان خود را فدا می‌کنند، پس اشرف اجسام، نورانی‌ترین آن‌ها بوده و به سبب این که مربی سه عنصر دیگر - آب و باد و خاک - است به منزله پدر بسیار منزّه و قدیس بوده، که همه منبع فیض زندگی می‌باشند، و بدین جهت آتش را - سهروردی - پدر ملک دانسته که در باور اصحاب کشف و اهل تجارب و آنان که در احکام نجوم و اسرار

۱- چاپ مصر - دکتر ابوریان، طبع اول.

۲- تصحیح دکتر حاج محمد عبدالمق - مطبوعات شرقی ۱۳۷۳.

تنجیم ژرف‌اندیشی کرده‌اند، اعطاء‌کننده ملک می‌باشد و حکمای بابل و سابقان و لاحقانشان که در هر دو فن اندوخته‌های گرانباری دارند، بدین معنی عقیده‌مندند، و کلمه «هوررخش» به لغت فهلوی نام خورشید است زیرا به وسیله انوار خود همانند عقاب به همه چیز چنگ انداخته و هیچ چیز نمی‌تواند آن را در تسخیر خود درآورد، این هوررخش، بر ظلمت‌ها مستولی و چیره بوده و چرا نباشد، در حالی که از بزرگ‌ترین اجرام نوری و رئیس آسمان، بلکه به منزله قلب آنست و تحقق و فعلیت روز به طلوع آن از مشرق بوده و در اعتقاد ارباب نجوم و تنجیم و طلسمات یا احنام مثالی، صاحب عجائب و غرائبی از حیث تأثیر بر عالم مواد و عناصر طبیعی بوده، دارای نیروهایی تمام عیار و کامل است، و به جهت هیأت عظیم خدائیش همه انوار دیگر در سطوح فروغ عالم گیر و فعال آن، مضمحل گردیده، و به همین منوال نور آن‌هم نسبت به حضرت نورالانوار یا شیدان شید مقهور می‌باشد، و نیز جمیع فروغ‌های اجرام منور و مستنیر دیگر از اشعه خورشید عالم تاب اخذ گردیده و در افاضه نور و فروغ بی‌دریغ خود بر همه اجرام قابله، مثال اعظم حضرت واجب الوجود بوده، فروبهای آن پرتوی از تابش غیر متناهی مطلق نور الهی است، که خورشید عالم عقل و وجه عظیم و جهت مستقیم، یا قبله ارباب شرایع و نوامیس قدیم و ادیان سالفه می‌باشد.

آذر یا آتش: یکی دیگر از منابع حکمت اشراق و مبانی آن در ایران باستان، آتش یا آذر است، که خود عنصر مهمی در عالم آخشیح و مواد بوده، و یکی از چهار عنصر و چهار طبع می‌باشد. آتش از این حیث که حتی در دین اسلام هم، مظهر پاکی و خود از مطهرات در شمار است، در اجزاء عالم طبع و جهان عناصر دخالت داشته، و یکی از اجزاء بدن حیوانات بیابانی و هوایی «خون گرم‌ها» می‌باشد.

زیبایی شعله و رقص غیر یکنواخت، اما دلنشین و آرام بخش آتش، به اضافه استفاده دائمی بشر از آن در گرمی و خوراک و صنعت، سبب شده است که این عنصر یکی از مظاهر شکوهمند تجلی کبریاپی در جهان ناسوت باشد و ادیان بزرگی چون برهمنی و زرتشتی و بودایی و حتی مذاهب و شرایع آسمانی دیگر: مانند یهود و مسیحیت و اسلام، بدان با دیده ارج و اهمیت بنگرند.

ریشه کلمه آذر، در فهلوی «آتر» به ضم تاء و در فرس هخامنشی نیز آن را «آتر» به فتح تاء، نامند و آتش شکل دیگری از همین کلمه بوده، در اوستا آن را «آترش» به فتح تاء و سکون راء ضبط کرده‌اند. در آثار باقی مانده از هخامنشی، ملوک این سلسله را می‌بینیم که روبروی آتشدان ایستاده و حتی روی مسکوکات آن‌ها نقش آتشکده دیده می‌شود و سپس ساسانیان آتشدان را علامت ملی خود کرده و هنوز هم مسلمانان در منازل خود مدحلی را برای افروختن آتش بردیوار می‌سازند و با تزئین آن و گاهی بر افروختن آتش در زمستان‌ها دفع سرما و طبخ غذا می‌کنند.

برخی از مورخان ندانسته و بدون تحقیق آتش را خداوند یا واجب الوجود ایرانیان به جای معنی الله در عربی آورده اند، در صورتی که نه تنها ایرانیان پرستعداد و هوشمند، که هیچ ملتی در جهان، آتش یا همین شعله های مادی محسوس را به جای آفریدگار یکتا نپرستیده است.

این آتش جز مظهري پاك در عالم عنصر، هرگز در ایران موحد، به عنوان موجودی اصیل در تحقق و واجب الوجود، پرستیده نشده است، و اگر برخی مانند «کورتیوس» نقل کرده اند، که داریوش سوم در «اربل» از خورشید و مهر و آذر استغاثه کرده که لشکریان او را دلیر ساخته و به اسکندر غلبه کنند، این خود دلیل مظهریت و وساطت این موجودات پاك و نورانی، از ظهورات متفنن و متطور اهورامزدا یا شیدان شید در جهان طبیعت است، و نه اعتقاد به خدایی بلامعارض آنها، و اگر در یسنای ۲۵ فقره ۷ آمده: «آذر پسر اهورامزدا را مامی ستائیم، ترا ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی، مامی ستائیم همه اقسام آتش را می ستائیم» به لحاظ اهمیت مقام آتش و غلو در آن می باشد، که این مظهر مادی روشنایی بخش و پاك و پاك کننده، صورت عنصری وجود مثالی یارب النوع آنست در عالم برزخ که حکمای اشراقی از آن رب النوع به صنم و طلسم اصطلاح کرده اند. شیخ عارف و حکیم بارع میرا بوالقاسم فندرسکی در قصیده معروف خود می گوید:

چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی صورتی در زیر دارد، آن چه در بالاستی رب النوع با صنم آتش، صورتیست دارای مقدار و بدون ماده، که وجود مثالی همه آتش های روی زمین بوده، فروتاب، و پاکی و فروغ لایتناهی در کمال تسوت و فضیلت محض، در آن رب النوع موجود است، و استغاثه کوروش سوم از خورشید و مهر و آتش، به لحاظ قوای عظیم و متراکم و شکوه لایتناهی این ارباب انواع است، و نه از حیث این که کوروش آنها را خداوند و رب الارباب می دانسته و خلاف این نظریه با وحدت اهورا-مزدایی هیچ سازش و تناسبی ندارد.

به هر وجه، هر امری یا چیز ستوده و خجسته و مفید و خیر، از طرف اهورامزدا بوده، و به علتی از علل منسوب به اوست، و این موضوع نه تنها در آتش، که در باد و آب و خاک هم جریان دارد.

جوهر و مصفای آتش در اوستا به «خوار نگه»^۱ موسوم است که در فارسی آن را خره یا فرنامند و آن عبارت از شکوهمندی و بزرگیست که از جانب اهورامزدا به پیامبری داده می شود.

اما دلیل مظهریت آتش های زمینی از صورت رب النوع مقداری و مجرد برزخی

آن، اینست که: آتش سه آتشکده قدیمی در ایران، یکی آذرگشسب شیز نزدیک ارومیه، و دو دیگر آذر فروبا در کاریان فارس، و آذر برزین مهرد در ریوند خراسان، از آسمان - منظور سمای عقلی است - فرود آمده، و دقیقی شاعر زرتشتی از زبان زرتشت این معنی را چنین سروده است:

یکی مچمر آتش، بیاورد باز بگفت از بهشت آوریدم فراز
بنابر این شعر دقیقی مؤید قول این ناچیز است که منظور از فرود آمدن آتش از آسمان، فی‌المثل زاییده رعد و برق نیست، بلکه منظور ایجاد مظهر برای نخستین بار در عالم آخشبیج، از جهان غیر مادی و مثالی است، اما سبب تام در پیدایی آتش در جهان ماده، به وسیله آذر هوشنگ، یکی از حکمای نبی‌گونه ایرانیان باستان است که علاوه بر نفوذ باطنی و کشف و شهود، سلطنت ظاهری هم داشته، و چنان که در شاهنامه آمده است: روزی هوشنگ و همراهانش از کوهی عبور می‌کرده، ماری سیاه‌رنگ دیده و سنگی به سوی آن پرتاب کرده است، اما مار خزیده و سنگ پرتابی، به سنگ بزرگی اصابت کرده و جرقه‌ای آتش تولید شده، و هوشنگ با سپاس پروردگار یکتا آتش را قبله‌گاه قرار داده است و سپس آن شب را گرداگرد آتش جشن گرفته و لذا جشن سده از او باقی مانده است. ولی پرستش آتش، چنان که در شاهنامه آمده!

بگفتا فروغی است این ایزدی پرستید باید، اگر بخردی
به معنی خداپرستی یا چیزی شبیه بدان نیست، زیرا پرستیدن به معنی مواظبت کردن و در حفظ و نگهداری داشتن و مراقبت است، چنان که امروزه نیز همین معنی در لفظ پرستار بیمارستان موجود است که معادل معنی بیمارداری یا نگهداری و مراقبت از بیمار به کار می‌رود.

اگر دقیقی طوسی در این قطعه لطیف سروده است:
بر خیر و برافروز، یکی قبله زرتشت بنشین و برافکن، شکم قائم بر پشت
مرادش از قبله زرتشت یا آتش، تفخیم مرتبت این عنصر دل‌انگیز و سودبخشی است که مظهر مادی وجود مثالی یا صنم و طلسم آذرین بوده و سایه‌ای از فروغ جهان تاب هور و رخس و آن هم به نوبت خود محل تجلی يك فروغ از وجه ازلی و ابدی حضرت نورالانوار می‌باشد، و اگر آن نورلایتناهی از حیث شدت و عدت و مدت را به منزله ذات واصل فرض کنیم، انوار خورشید عالم افروز به مثابه سایه و فرعی از آن در شمار بوده، و تابش همه آتش‌های این خاکدان، در مقابل خورشید، هم چون فرعی از فروغ و تاریکی خفیفی از سایه خواهد بود، و این معنی اصل فلسفی تشکیک در مراتب عالم وجود را اثبات می‌کند که حکیم سبزواری در مقام بیان آن در منظومه بی‌بدیل خویش سروده است:
الفهلویون، الوجود عندهم حقیقة ذات تشکک تعم

یعنی: وجود - یا به معنی دیگر آن نور - در نزد حکمای خسروانی و فهلویان، حقیقتی است دارای مراتب که عمومی بوده «تشکیک عامی» و این مراتب از حیث شدت و ضعف، و تمام و نقص و فقر و غنا، و زیادت و کم، متفاوت و مختلف است.

باری، سخن از آتش بود، که در نزد همه ارباب نحل و ملل سالفه و اصحاب شرایع و نوامیس قدیمه، دارای احترامی زاید الوصف و مجد و فروبها و ارجمی به کمال مرتبت بوده است.

چنان که بنی اسرائیل بر طبق سفر خروج، بدان و قری الهی نهاده، و فرشته وحی از زبان آتش در سینه سینا و کوه طور بر موسی ظاهر شده و فرامین حضرت رب العزه را به وی ابلاغ کرد، بدان گونه در نزد برادران آریایی نژاد ما، هندوان نیز، آتش را همان تقدس و پاکی و نزاهت مقام و رتبت درجه می باشد، و لذا در قدیم ترین کتاب دینی «ریگ ودا» که فرمانی الهی برای برهمنان در شمار است، آتش دارای وجهه ای کریم و میانجی خلق و پروردگار است.

بدیهی است، هر چه دارای جنبه وساطت میان دو چیز مجسم و مجرد را داشته باشد، خود باید به یک جنبه مجرد بوده و به جنبه دیگر قابل تمثل و تصور باشد، تا به حسب قاعده سنخیت میان علل و معلولات بتواند از عهده میانجی بودن برآید. بنابراین آتشی که میانجی بندگان خدا و ذات الهی است، طبق قواعد عقلی، همین آتش حسی و فروغ بخش و گرم ازای این خاکدان عنصری نخواهد بود، و گرنه از عهده میانجی بودن بر نمی آمد. به همین دلیل است که هندوان برای آتش سه بنیاد قائل بوده، می گویند: آتش در مرتبه اول از خود زاییده شده است و در مرتبه دوم از میخ و رعد و برق تولید گردیده و در مرتبه سوم از پسودن دو سنگ یا دو چوب آتشزنه پدیدار آمده است.

درجایی از ریگ ودا گفته شده که: «آگنی - آتش - در آسمان پنهان بود، ماتریشون آن را از آن جا برگرفته به روی زمین آورد و به مردمان هویدا ساخت»^۱.

اما آگنی راهندوان پروردگار همه گونه آتش ها می دانند، و این معنی در جهت تأیید قولی است که هیچ ملتی و در هیچ يك از روزگاران، آتش را به جای ذات واجب الوجود پرستش نکرده اند. در باور مردمان چین نیز، «یونگ» نخستین پدید آورنده آتش است که به سبب این خدمت بزرگ در ردیف قدیسیں در آمده، و اهالی چین هنوز هم بیست و چهارمین روز ماه دوازده از سال را، جشن می گیرند، و در تاریخ و داستان های یونانی از آتش سخن ها رفته و آن را مقدس می دانند، چنان که رمی ها نیز همواره آتش را در پرستش گاه خود به نام «وستا» روشن داشته و برای حفاظت آن، زیباترین دختران را از خاندان هایی محترم و بزرگ بدان کار می گماردند، تا همیشه در برافروختن آتش و پاکیزگی

۱ - ویسپرد، گزارش پروداود.

محیط آتش گاه مقدس، آماده باشند.

از تندیس‌های این دختران معلوم است که همه دارای نجات و ستر اندام بوده، و در کمال عفت و پاکی به سر می برده اند، اما در محل آتش هیچ کس را جز پیشوای دینی، رخصت و رود نبوده است و این موضوع هم در دین یهود و هم در نزد زرتشتیان دارای وحدت سابقه می باشد، زیرا در کشت یهودیان جز حاخام و در آتشکده زرتشتی ها غیر از موبدکسی را اجازه ورود نیست.

شیخ حکمای اشراق - مقتول سهرورد - در کتاب حکمة الاشراق به جنبه تقدس و تنزه آتش اشاره کرده گوید: «ومن شرف النار كونها اعلى حركة واتم حرارة واقرب الى طبيعة الحيوية و به يستعان فسي الظلمات، و هو اتم قهراً و شبهه بالمدبى لنورتية و هو احوالنور الاسفهدالانسى و بهما يتم الخلافتان: صغرى و كبرى» یعنی: از شرافت ذاتی آتش برتر و تمامتر بودن حرکت و حرارت آن بوده، و به طبیعت زندگی از عناصر دیگر نزدیکتر است و لذا در تاریکی ها از آن استعانت جسته و از حیث قاهریت، تمام و به مبدای نوری شبیه تر می باشد، و به همین دلیل آتش برادر کوچک نور اسفهدی در عالم انسانی بوده، و بدین دو نور - اسفهدی و آتش - خلافت در عالم صغیر یا وجود انسان و عالم کبیر یا جهان به کمال می رسد.

سپس به دنبال عبارت بالا افزوده است: به همین جهت آتش برادر نفس و جانشین و نمایان گر انوار یزدانی در عالم خاک است، در ازمنه گذشته آن را قبله مردم قرار داده اند، تا به گاه نماز و عبادت‌ها روی بدان آورده و برای آن آتشکده هایی بزرگ و هیاکلی سترک و مورد تکریم پایه نهادند، و نخستین کسی که آتشکده ساخت هوشنگک و پس از او جمشید و فریدون و کیخسرو و جز آنان از بزرگان ملوک پارس بود.

حل جدول چیستا شماره ۱

۱	ب																				۳	ح	س
۲	ا																				ه	ل	س
۳	ی																				ا	ا	ن
۴	ک																				ر	ح	د
۵	ت																				ب	ا	
۶	و																				ا	ه	
۷	خ																				م	خ	س
۸	د																				ا	س	ی
۹	ب																				ر	ا	ی
۱۰	ر																				د	ر	ن
۱۱	و																				ا	ن	س
۱۲	ح																				س	ی	ن
۱۳	س																				ر	ا	ی
۱۴	ا																				ا	ا	ن
۱۵	ی																				ر	ا	ی
۱۶	ک																				ر	ا	ی
۱۷	ت																				ر	ا	ی
۱۸	و																				ر	ا	ی
۱۹	خ																				ر	ا	ی
۲۰	د																				ر	ا	ی
۲۱	ب																				ر	ا	ی
۲۲	ر																				ر	ا	ی
۲۳	و																				ر	ا	ی
۲۴	ح																				ر	ا	ی
۲۵	س																				ر	ا	ی
۲۶	ا																				ر	ا	ی
۲۷	ی																				ر	ا	ی
۲۸	ک																				ر	ا	ی
۲۹	ت																				ر	ا	ی
۳۰	و																				ر	ا	ی
۳۱	خ																				ر	ا	ی
۳۲	د																				ر	ا	ی
۳۳	ب																				ر	ا	ی
۳۴	ر																				ر	ا	ی
۳۵	و																				ر	ا	ی
۳۶	ح																				ر	ا	ی
۳۷	س																				ر	ا	ی
۳۸	ا																				ر	ا	ی
۳۹	ی																				ر	ا	ی
۴۰	ک																				ر	ا	ی
۴۱	ت																				ر	ا	ی
۴۲	و																				ر	ا	ی
۴۳	خ																				ر	ا	ی
۴۴	د																				ر	ا	ی
۴۵	ب																				ر	ا	ی
۴۶	ر																				ر	ا	ی
۴۷	و																				ر	ا	ی
۴۸	ح																				ر	ا	ی
۴۹	س																				ر	ا	ی
۵۰	ا																				ر	ا	ی